

فرمانروایان ایرانی در هند *

شاهنامه فردوسی ، آئین اکبری تألیف شیخ ابوالفضل و تاریخ فرشته ، از وجود پادشاهان و سرداران ایرانی در روزگار باستان در هند صحبت داشته اند ، در مهابهاراتا و ریگ و ویدا نیز ، از گروه پهلوه و پاراسیکا (پارسی) یاد شده است . برابر نوشته شاهنامه ، شاه فریدون دوران کودکی را در هند میزیست ، تا از شرضحاک درامان باشد . مادرش او را در آنجا بدست صاحبدلی میسپارد .

در شاهنامه گوید :

که اندیشه ای در دلم ایزدی فر از آمده است از ره بخردی
همی کرد باید کز آن چاره نیست که فرزند شیرین روانم یکی است
ببرم پی از خاک جا دوستان شوم با پسر سوی هندوستان

شاهنامه در مورد اسفندیار روئین تن ، که بانجام مأموریت بنا بفرمان شاه گشتاسب

بگرد جهان آنروزی بگشت ، میگوید :

به روم و بهندوستان بر بگشت ز دریا و تاریکی اندر گذشت
شه روم و هندوستان و یمن همه نامه کردند زی پیلتن

* این مقاله متن سخنرانی آقای رشید شهردان دانشمند هندی است که در روز ششم

اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ در تالار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه اصفهان ایراد گردید.

شاهنامه در مورد خاندان رستم دستان یا رستم سگزی نیز داستانها دارد که در هند به پیکار مشغول بوده اند. کتب سانسکریتی نیز از سکاها و پهلوه‌ها و فرمانروائی آنان در جنوب و مغرب هند سخن میراند.

مندرجات شاهنامه را که دم از وحدت ملی میزند، نباید از تبلیغات غیر مستقیم مغربیان، گول خورده افسانه دانست. نام پادشاهان پیشدادی و کیانی در نامه کهن ایران اوستا، ضبط است و شمه ای نیز در نوشته های باستانی هند دیده می شود.

صاحب تاریخ فرشته در مورد ایرانیان در هند گوید «مهاراج ولدکشن پیوسته با پادشاهان ایران، طریقه محبت و داد سلوک میداشت. چون برادرزاده اش از او رنجیده، بخدمت شاه فریدون شتافت، پادشاه ایران گرشاسب را با سپاهی گران، برای گرفتن حق او بجنک مهاراج فرستاد. مهاراج برادرزاده را راضی کرده و پیشکشی لایق بخدمت فریدون میفرستد.

«سام نریمان نیز از سوی شاهنشاه ایران، بقصد گرفتن هند به پنجاب روی میآورد. مالچند سپهسالار مهاراج، پادشاه هند، با تقدیم باج و خراج با او صلح مینماید. بعضی برآنند که از زمان فریدون، پنجاب در تصرف ایران بوده و اولاد گرشاسب، که رستم و تبارش باشند، در آنجا امارت داشته اند.»

کیشوراج بن مهاراج، بگفته صاحب تاریخ فرشته، از منوچهر شاه، برای دفع دشمنان داخلی استمداد می جوید و سام نریمان با سپاه گران بیاری اومی شتابد و دشمنانش را منکوب میسازد. در زمان فیروززای ولد کیشوراج، افراسیاب تورانی، پس از درگذشت سام نریمان، بایران لشکر می کشد و منوچهر راشکست میدهد. فیروززای حقوق منوچهر را فراموش کرده، به افراسیاب می پیوندد، و بر پنجاب حمله برده، آنرا متصرف میشود و جالندر را پایتخت قرار داده تحفه و

هدایا بخدمت افراسیاب می فرستد و با او پیمان دوستی می بندد. پنجاب تا زمان کیقباد در تصرف راجه‌های هند بود. اما چون رستم‌دستان مسند پهلوانی را بوجود خودمزمین ساخت، بقصد استرداد پنجاب متوجه هند شد. فیروزرای متواری گشت و تا زمان مرگ درکوها، بانزوا بسر می برد.

رستم سند، مولتان و پنجاب را مسخر کرد و یکی از سرداران هند را بنام سورج، بفرمانروائی متصرفات منصوب کرده بایران بر میگردد. سورج وپسرش بهراج باجگذار ایران بودند. کیدار نام برهمنی، بر بهراج خروج نموده زمام سلطنت هند غربی را بدست می گیرد و پادشاه بزرگی میگردد، اما به کیکوس وکیخسرو باج و هدایا میفرستد، تاریخ فرشته از پادشاه هند بنام سنسار چند نیز صحبت میدارد که به گودرز پادشاه اشکانی باج و خراج میداده است.

جغرافی نویسان موضعی را در تهاتها، بنام مندابری، منجابری، منهابری و منداوزی ضبط نموده‌اند، بگفته کنینگام مراد از همه آنها، مند میباشد که مین نگر نیز خوانده شده. ادریسی، ابن حوقل و مسعودی از قبیلۀ مند صحبت داشته‌اند، که بانفوس بیشمار خود از آغاز سده میلادی در بخش سند پائینی زندگی میکردند. شهر مین نگر در سده دوم میلادی پایتخت سند سفلی بوده است.

فرمانروایان مین نگر، از گروه پارتیان بودند که همان اشکانیان باشند و باهم رقیب و همیشه در پیکار بوده و غالب و مغلوب می گشته‌اند. اشکانیان نامبرده، از دره جیحون، به دره سند آمده بفرمانروائی پرداختند (۱)

بگفته صاحب تاریخ هودسن (جلد ۱ ص ۲۲) بنظر میرسد، اشکانیان نامبرده که رقیب یکدیگر بوده‌اند، از باقیماندگان کارن پهلوه باشند، که با کوشانیها

برخلاف اردشیر بابکان تشکیل اتحادیه داده بودند (۱)
 بگفته سرنهنگ جیمس تاد قلمرو سلطنت پارثیان مذکور، در سده دوم میلادی
 ازسند تا به نرپدا توسعه داشته و میناگره (مین نگر) پایتخت آنها بوده است. (۲)

شاهان هند و پارثی

تاریخ خاندان هندوپارثی، که از سال ۱۳۸ پ. م. تا ۶۰ میلادی در پنجاب
 فرمانروائی داشتند جالب توجه است. مهرداد اول اشکانی، در اواخر پادشاهی
 خویش حدود سال ۱۳۸ پ. م. شهرهای واقع مابین سند و رود جهلم امروزی یا
 بعبارت دیگر قلمرو تکسیلا را متصرف شد. پنجاب غربی مدت کوتاهی جزو
 متصرفات آنها باقی ماند. با مرگ مهرداد اول حدود ۱۳۶ پ. م. دولت اشکانی
 نتوانست، بر استانهای دورافتاده تسلط داشته باشد. سرداری بنام ماس، یا موئه،
 یا مها، حدود سال ۱۲۰ پ. م. خود را پادشاه تکسیلا خوانده مستقلا سلطنت
 میکرد. بر بعضی از سکه‌هایی که از او مانده نوشته شده «موئه بزرگ شاهان»
 مهرداد دوم سیستان و توابع را مسخر کرده، جزو مستملکات اشکانیان در آورد.
 ازیز - یا، آیاکه فرمانروائی اراچوسیه (قندهار) را از دست داده بود، از طرف
 او بیجانشینی ماس در تکسیلا منصوب میشود. او نیز حدود ۹۰ پ. م. خاندانی
 از خود در آنجا بوجود می‌آورد ولی باجگزار اشکانیان بودند و تا بخش آخر سده
 اول میلادی سلطنت داشتند. بنا بنظریه دکتر بهلر نامهای مذکور شکلی از واژه
 اوستائی ائیریا می‌باشد و ایا مخفف (اریا) است (۳)
 صاحب پریپلوس، دره سند پائینی را، در پایان سده اول میلادی، تحت

۱. ر. ک ✓

J. Asiatic Society 1866 VII134 - Bombay Gazette I part 1. P. 544

۲- ر. ک Annals and Antiquities of Rajasthan, Vol I, P. 179

۳- ر. ک Epigraphie Indica II P. 396 - 398

فرمانروائی اشکانیان می‌بینند. در آن زمان سکا، یوئهچی و قبایل دیگر از جلگه آسیای مرکزی سرازیر شده، بر مرز شمال غربی هند هجوم می‌آورند. نقش سکه‌های موجود از ماس، از نزدیکی رابطه بین ولوئیز از خاندان پهلوه و ماس صحبت میدارد. ازیز با برادر و لوئیز ارتباط نزدیک داشت. خاندان ولوئیز تا پایان نخستین ربع سده اول میلادی در سیستان، قندهار و بلوچستان شمالی فرمانروائی داشتند و خاندان ماس یاموئه در پنجاب وسند. (۱)

مندرجات يك فقره از شنتی پروه در مهابهارتا، حاکمیت بر اینکه ایرانیان در دوره باستانی هند، از اتباع آن کشور بوده‌اند. در ذکر قبایل مختلفه، زمان مهاراجه مندتری، از گروه‌های سکا، پهلوه و یاوانه نیز یاد شده است. همچنین در فصل بیستم پروه (۲) نیز، در ذکر نام قبایل گوناگون مقیم هند از هونها، پاراسیکا (پارسی) کاهبوجه (کابلی)، پهلوه (پارتی یا اشکانی)، یاوانه نیز یاد شده و آنها را بنظر بیگانگان می‌نگرد. (۳)

در ریک ویدا از ستم پارشوها (پارسیان) نسبت ب مردم صحبت میدارد و نیز از گرفتن هزار راس گاو از پارشوها بزور سخن میراند (۴) باز چنین آمده «ای مردم قبیله پرتو (پارتی) و پارشو (پارسی) ثروت شما را دیده حاضر بغارت میباشند (۵) در متن کتاب سانسکریت بنام منوسمریتی قبایل یاوانه، سکا، پهلوه را

۱- V. Smiths Catalogue of coins, P. 33 - 36 - History of India P. 202 - 207 . Rapsons Ancient India P. 144 - 5 - 84
۲ - بخش ۹ فقرات ۶۴ - ۶۷ .

۳- Roy ,s translation of shanti parva, Sec-65, Muir, s sanskrit text I, p. 484

۴- ر. ر. ک ۴۶ - VIII , 6 - 1058 Rig veda I ,

۵- ر. ر. ک ۸۳ - 1 Rig veda VII ,

مردم دسیو میخواند (۱) مراد از آن مردمی است غیر از برهمن و این مردم در دوران ویدا یا پیش از آن در هند میزیسته‌اند. بنظر چندین دانشمندان سانسکریت مقصود از واژه پهلوه پارسیان و پارتیان است. بگفته مورخ پارسی شاپور جی هدی والا، واژه دسیو در سانسکریت اغلب اوقات بمنظور زرتشتیان بکاررفته است. بگفته بیلی مردمسکا، عموزاده پارسی زبان ایرانی هستند. در دوره هخامنشیان سکا نامیده شدند. این مردم در سده هشتم پ. م. تا شمال غربی چین پیش رفتند بنزد چینی‌ها بنام سکا معروفند. بخشی از مردم این قبیله در پامیر سکونت اختیار کردند و مستعمره‌ای از خود در آنجا آباد ساختند، که بنام رخشانکه، یادآور روشنان یا رخشانه دختر معروف ایرانی است در دوره اسکندر. برخی از این مردم بسوی شمال غربی هند سرازیر شده و تا مدتی تشکیل سلطنتی از خود دادند. شهر سکستان، سجستان و سیستان ورستم سکزی، پهلوان نامور ایران یادآور قبیله سکا میباشد. (۲)

در کتاب منو سمریتی (۱) مولفه ۲۰۰ سال پیش از میلاد، بنامهای قبایل بیگانه برمیخوریم که در شمال هند ساکن بوده‌اند. گروه یاوانه، سکا و پهلوه هم جزو آنهاست، که بواسطه سرپیچی از فرمانهای برهمنی و ترک تشریفات دینی، مقام قبیله خستریا بمعنی گروه جنگاوران را از دست داده، جزو قبیله پست « شودرا » بشمار آمده‌اند.

بنا بنظریه پندیت بهگوان لعل از دانشمندان سانسکریت، گروه پهلوه حدود سال ۱۵۰ پیش از میلاد بهند آمده‌اند. اما هدی و الامورخ پارسی آنرا حدود ۲۵۰ پ. م. میداند. (۳) بگفته دکتر بندهارکر دانشمند معروف سانسکریت پهلوه

۱- ر. ک. Manusmriti XI, 43 - 45

۲- ر. ک. H.W. Bailey Dr. Unwale's Memorial vol. P. 1

۳- ر. ک. Bombay Gazette Vol I, P. 144

و سکا طی سالیان ۱۶ و ۱۳۳ میلادی در « اندره » جنوب هند فرمانروائی داشته اند.

در ویشنوپورانا (۱) نامهای قبایلی که در هند سکونت دارند می‌شمارد، و از کورو-پنچاله- مگادا (مغ) سوراشر-ا- هون- پاراسیکا (پارسی) نیز سخن میراند در کتاب مودرارکشاشه (۲) از پارسیانی که چندراگوپتا جد آشوکا پادشاه مقتدر هند را در تصرف شمال هند یآوری نموده‌اند چنین صحبت میدارد. « یاوانه، کراته کامبوجه، پاراسیکا (پارسیان) بهالیکه (مردم مولتان) و دیگران که ارتش چندراگوپتا را تشکیل داده‌اند و با هوش و خرد چنکیا (۳) رهبری میکردند « کوسومه پوره» را محاصره کرده‌اند. در جای دیگر کتاب از یک پارسی بنام «مگنارا» صحبت میکند که دوست چندراگوپتا میباشد، باز در جای دیگر میگوید « پنجمین از جمله اینها مگا پادشاه بزرگ پارسی است که بر سواره نظام زیادی فرماندهی دارد.

نفوذ ایرانی بر سکه‌های کوشانی

سکه‌های دولت کوشان، از نقطه نظر نفوذی که ایران در اوایل سده میلادی بر مذهب قبیله کوشان داشته، جالب توجه است. حدود سال ۱۲۶ پ. م. یوچی از قبایل تاتار باتفاق هم نژاد دیگر تورانی از جلگه آسیای مرکزی سرازیر شده با تهاجم خویش دولت کوچک بلخ را منقرض، سپس بتدریج کابل را مسخر و قلمرو فرمانروائی خود را تا بسند توسعه میدهد. کنشکای کبیر پادشاه این گروه که بسال ۱۲۰ میلادی بر اورنگ پادشاهی نشست از جنگاوران بزرگ و دلیر بود. قلمرو

۱- Vishnu purana

۲- Mudra rakshasha

۳- Chankya

سلطنت خود را تا به اگر او گجرات توسعه داد. وی پیرو دین بودا و بانای انجمن بزرگ بودائی‌های شمالی بود که مبلغین را برای ترویج دین بودائی به کشورهای همسایه گسیل میداشت.

ذکر سلطنت کنیشکا بواسطه تمایل خاص مذهبی او که از سکه‌های موجوده آن دوره مفهوم میگردد جالب است. چنانکه گفته شد، کنیشکا پیرو و مروج مذهب بودا بود. بسیاری از سکه‌های او نام و تمثال بودا را دارا مییابد. اما بر سکه‌های او و پسرش هوشیکا، ایزدان ایرانی، مانند میترا، ماه، آذر، خستره، و رترغنا، خوارتا، اناهیتا، تفوق خود را حفظ کرده‌اند. از بررسی چنین سکه‌ها نمونه کامل وحدت عقاید مجسم میگردد و دیده میشود، بودائیکری و زرتشتیکری، بروش خاص هند، در مذهب رسمی کشور بهم آمیخته و جوش خورده است (۱)

بنا به اظهارات استین، در بررسی تاریخ جالب توجه ملل آریائی که شاهد تبادل نفوذ بودائی و مغانی بین هند و ایران بوده، سکه‌های توروشکه یا سکه‌های قلمرو تورانی، از منابع قابل اعتماد است (۲)

تذکر این نکته بجاست، اغلب مواد مذهب بودائی جدید (وران کنیشکا) که بنام مهاییانا (چرخ بزرگ) نامور شده، با تماس با منابع فرهنگ بیگانگان و پیوند عناصر هندی، زرتشتی و عرفانی سیراب گردیده است. هوشیکا نیز مانند پدرش کنیشکا از آمیختگی خداوندان یونانی، هندی و ایزدان ایرانی خوشش میآمده. بر سکه‌های او نقش هرکول، ساراپی، فرایرانی، آذر، شیوا و پسرش ویشاخه دیده میشود اما نام و تمثال بودا بر آن نیست و نشان میدهد چندان بدین بودا پای بند نبوده است. سکه وسودیوا جانشین هوشیکا، دارای نقش پادشاه لباس

۱- ر.ك دائرةالمعارف بریتانیا، چاپ ۱۱، جلد ۲، ص ۱۱۶

۲- ر.ك Stien's Zoroastrian Deities Indo-Scythian coins P. 12

ایرانی شبیه لباس شاپور اول ساسانی است . (۱)

تاریخ هند غربی طی سده سوم میلادی چندان روشن نیست . پیشآمد انقراض دولت نیرومند « ستاواهانا » در دکن و سلطنت کوشانی در شمال در این دوره بوقوع پیوست . بگفته ایلیات صاحب تاریخ هند دو خاندان بزرگ کوشان در شمال و « اندره » در جنوب هند حدود سال ۲۲۶ میلادی با هم از میان رفتند و آن هنگامی بود که اساس دولت اشکانیان بوسیله ساسانیان بر چیده شد . هر سه پیش آمد بی تردید بایستی باهم ارتباط داشته باشد . صاحب تاریخ فرشته علت نفوذ ایرانی را در سکه های کوشانی حمله اردشیر بابکان می پندارد . بگفته همین تاریخ نویس سالی که اردشیر بقصد تسخیر تا حوالی سرهند آمد ، جوته پادشاه آن حدود مضطرب گردیده با تقدیم جواهرات و بیلان و باج ، اردشیر را بر میگردداند و خود بقنوج برگشته باسراحت میپردازد .

قبیله بل لاهه ، در سده دوم میلادی در دکن فرمانروایی داشته اند . اینها همان قبیله پهلوه میباشند که از مرکز جنوب سرازیر شده ، در « ایندرا » تشکیل سلطنت میدهند . پایتخت آنها در کانبجی پور ، نزدیک مدرس بوده است . این قبیله در اوایل روزگار خویش ، نزدیکهای هندوکش زندگی میکردند ، بتدریج بین قبایل گوناگون هنود که سرانه مینامند مستحیل گردیدند ، و ویشنوپرست شدند . این همان دولتی است که با دولت کوشان در یک زمان منقرض گردید .

بگفته دکتر جیاسوال صاحب تاریخ هند دولت بهاراسیواز ، در سال ۲۲۰ میلادی نیروی کوشانی را تا با نظرف سرهند ، عقب می نشاند . بعدها بواسطه فشار پی گیر که بر دولت کوشان وارد می آید ، کوشانیها باجبار تحت حمایت شاپور اول در آمده ، نشان شاهنشاه ساسانی را بر سکه خود ضرب مینمایند .

ساتراپ نشینهای مغرب‌گجرات و کتیواوار تا قبل از سال ۳۰۴ میلادی عنوان مهاخستراپ یعنی ساتراپ بزرگ داشتند. پس از آن تا سال ۳۰۴ میلادی خستراپ نامیده میشدند و صفت مها یعنی بزرگ از آنان برداشته شد. بگفته پروفیسور رای چودھری صاحب تاریخ سیاسی هند «در این دوره وقایع قدیم در تاریکی محض فرو شد و رتبه ساتراپی بزرگ از میان رفت و سکستان بخشی از کشور هند، بتصرف ساسانیان درآمد. نایب‌السلطنه آنها، در آنجا بحکمرانی مشغول شد. پیروزی ساسانیان در هند قبل از بهرام دوم (۲۹۳) آغاز و تا اوایل پادشاهی شاپور دوم (۳۰۷ - ۳۷۹) ادامه داشت. نفوذ ایرانیان، در استانهای دور افتاده هند در نیمه سده چهارم میلادی روبضعف نهاد و آن هنگامی بود که «رودراسنای سوم» مهاراجه گردید و سمودراگوپتا نیروی بیگانگان را در شمال غربی بزانو درآورد. تذکار این نکته بيمورد نیست که سمودراگوپتا پادشاه مقتدر هند بود. چون کیداره کوشان بانی کوشانیان صغیر بسال ۸ - ۳۶۷ میلادی بفکر حمله بر شاپور دوم ساسانی افتاد، نخست با ارسال هدایا و پیمان وفاداری، با سمودراگوپتا طرح دوستی افکند، تا از گردنش بر خویش که دایره استیلايش را تا به پنجاب رسانیده بود در امان باشد.

بگفته دکتر التکار، بهرام دوم ساسانی بفتوحات بیشتری در هند اقدام مینماید افغانستان، پیشاور، سیستان و سند را ضمیمه قلمرو خویش میسازد. ولیعهد خود را با حق ضرب سکه، بنام سکانشاه به فرمانفرمائی سیستان منتقل مینماید. علت آن نیز گویا فرمانروائی سکاها تا حدود دویست سال در سیستان و سند بوده، چون در پنجاب، مانند سند و افغانستان سکه ساسانیان یافت نمی‌شود، با احتمال قوی تحت استیلای ساسانیان قرار نگرفته است. افغانستان و دره سند از سال ۳۶۰ میلادی تا حدود هشتاد سال، در تصرف ساسانیان بوده، کشمکشهای دامنه‌دار، تا

سالیان دراز برای تسخیر این ناحیه ادامه داشت. (۱)

بگفته مورخان اخیر هند، هنگام استیلای ساسانیان بر افغانستان و دره‌سند بعضی از شاهزادگان سکائی و کوشانی، بعنوان دست‌نشانده ساسانیان، در شهرستانها حکومت داشتند. یکی از شاهزادگان کوشانی بدین عنوان در کابل حکومت داشت و هر مزد دوم ساسانی با دختر او ازدواج کرد. با احتمال قوی سایر شاهزادگان یا سرداران سکائی و کوشانی نیز در دره‌سند، بدان عنوان فرماندار بوده باشند. با وجود این استیلای ساسانیان در شمال شرقی تا آنطرف جهلم بیشتر نبوده است. در مرکز پنجاب عده‌ای از سرداران سیستان حکومت داشته‌اند و خاندان آنها بنام سکا شیلدا و گندهارا مشهور بوده‌اند. چون نفوذ ساسانیان بر سکه‌های آنها دیده نمی‌شود، آنها را دست‌نشانده دولت ایران نمیتوان دانست.

کیداره کوشان

با ظهور دولت جدیدی بنام کیداره کوشان، که گاهی کوشان صغیر نیز خوانده شده است، دولت سکا و شیلدا بسال ۳۴۰ میلادی پایان می‌یابد. بزرگ‌خاندان جدید، کیداره نام داشت. پیشاور مقر حکمرانی او بود. اما دست‌نشانده ساسانیان بود که در افغانستان و دره‌سند استیلای کامل داشتند. کیداره بتدریج کشمیر و پنجاب مرکزی را ضمیمه قلمرو خود ساخت و خویشترن را نیرومند دیده، ب فکر استقلال افتاد. بظن قوی بسال ۳۵۵ م. سکه خود را با نقش معمول استقلال ضرب نمود. اقدام او شاپور دوم ساسانی را بخشم آورد و بین سالهای ۷ - ۳۵۶ کابل را اردوگاه ساخته، برخلاف دست‌نشانده یاغی خویش به پیکار پرداخت. کیداره مغلوب گشته، سر تسلیم پیش آورد. ارتش خویش را بیاری شاپور به پیکار با روم فرستاد. کیداره از تماس نزدیک با ارتش شاهنشاهی به نکته‌های ضعف آن پی‌برد و بطرح

نقشه کامل پرداخت، تا استقلال خویش را بار دیگر به اثبات رساند. با سمودراگوپتا چنانکه گفتیم طرح دوستی افکند. سال ۸ - ۳۶۷ م. ضربت سختی بر شاپور دوم وارد آورد. کیداره در این حمله توفیق کامل یافت. يك سپاه ساسانیان را نابود و سپاه دیگری را که خود شاپور فرماندهی میکرد، به عقب نشینی وادار ساخت. کیداره با پیروزیهای اخیر، موقعیت خویش را در گندهارا، کشمیر و پنجاب مرکزی و غربی مستحکم ساخت و ساتراپهای چندی را بر آن استانها گماشت. از آنانند و روشاهی، پیروز، بودهابله، اساهی آنها بر سکهها باقیمانده است. (۱)

مرز ساسانیان در دوره سلطنت شاپور سوم نیز از سند نگذشت. در پنجاب مرکزی سکه آنها دیده نشده است. در آن دوره افغانستان، بلوچستان و سند بخشی از کشور هندوستان بشمار میرفت. ساسانیان با تهاجم خویش، استانهای چندی را از هند به تصرف درآوردند.

دکتر التکار در ضمن بررسیهای خویش، در مورد ساتراپ نشینهای هند غربی چنین نتیجه میگیرد که توسعه قلمرو سلطنت ساسانیان بسوی شرق، حدود سال ۲۵۰ م. آغاز و بلخ و افغانستان، ضمیمه خاک ایران میگردد. ولیعهد باحق ضرب سکه بنام خود، بفرمانفرمائی آنجا منصوب و در ضمن شاهزادگان و سرداران کوشانی، بعنوان دست نشانده، بحکمرانی مشغول میشوند. بیست و پنجسال بعد بهرام دوم با پیروزیهای دیگر سیستان و سند را نیز جزو قلمرو ایران میسازد. اما شاهزادگان و سرداران سکائی بعنوان دست نشانده بحکمرانی میپردازند. ولیعهد از بلخ بقلمرو جدید کشور منتقل و بعنوان سکانشاه سکه ضرب مینماید طی سده چهارم افغانستان و دره سند بتصرف ساسانیان بوده است. علت فرضیه ای که تمام پنجاب در تصرف ساسانیان بوده، کشف تنها يك عدد سکه ساسانیان

در آن ناحیه میباشد که با احتمال قوی هنگام داد و ستد با آنجا رسیده . اگر همه پنجاب جزو قلمرو ساسانیان میبود ، بدون تردید ولیعهد نیز بعنوان نایب السلطنه بدانجا اعزام میگشت ، و سلسله سکه‌های بعنوان جدید ، مانند سکه های کوشانشاه بلخ و سکنشاه سیستان ضرب میگردد . معینا از وجود چنین سکه‌ای بی اطلاع هستیم . بعلاوه مدارك معتبری که ساتراپ نشینهای مغرب هند در سده چهارم ، جزو قلمرو ایران بوده ، در دست نیست . سکه های در دست از ساتراپ نشینهای گجرات و کاتیاوار ، از نفوذ ساسانیان عاریست . همچنین سکه‌های خود ساسانیان نیز در آن ناحیه بدست نیامده است .

علت ضعف نیروی دولت سکا ، تهاجم همسایه هندی آنها بوده ، نه توسعه دایره نفوذ سیاسی ساسانیان . بنظر میرسد ، ساسانیان تا حدود ۴۵۰ میلادی هنگام تهاجم هیونها ، هند را بتصرف داشته‌اند . (۱)

بگفته دانشمند پارسی گشتاسب نریمان ، باستانداز طبری ، انوشیروان و خسرو پرویز با عقد پیمانهای با پادشاهان هندجنوبی و سند ، دوستی برقرار و تحف و هدایا با تفاق سفیران بهم‌دیگر رد و بدل میکردند .

سال ۶۲۵ م . سفیری از جانب پولی کسین دوم پادشاه هند بدربار خسرو رفت شاهنشاه ایران نیز سفیری از جانب خود بدربار پادشاه هند فرستاد که با احترام شایانی پذیرائی شد . تابلونقاشی بزرگی درغار شماره ۱ اجاتنه نزدیک اورنگ آباد هر چند که از گذشت روزگار خراب گشته ، بازم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه هند توسط سفیر نمایانست . بگفته بمبئی گزت روزنامه رسمی دولتی (۲) نقاشی مزبور سندی است که مکتب نقاشی اجاتنه از مکتب نقاشی ایران الهام گرفته است .

۱- ر. ک روزنامه گجراتی پراجه میتره و پارسی ، مورخ ۲۸ فوریه ۱۸۹۱

فرگوسن (ژورنال آسیائی شاهی جلد ۱۱ ص ۱۵۵) در مقاله خویش گوید در سال ۳۶ پادشاهی خسرو نامه و هدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هند پولی کسین دوم (۶۱۰ - ۶۳۴ م) رد و بدل شد. ورود سفیر ایران بدربار پولی کسین دوم پادشاه بادامی واقع در جنوب مرانه، موضوع يك تابلو نقاشی در غار اجانتا میباشد و تابلوی دیگر، بنظر میرسد، خسروپرویز و معشوقه زیبایش شیرین باشد. صاحب بمبئی گزت (۱) مینویسد طبق خبر در دست، در اوایل سده هفتم میلادی، دسته ای از ایرانیان وارد هند میگرددند. بعقیده ویلفور، رئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده و خاندان مهاراجه اودیپور از نسل اوست. آئین اکبری تألیف شیخ ابوالفضل ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تأیید گفته بالا مینویسد که رانای میوار، از گروه کهلوت، خود را از نژاد انوشیروان عادل میشمارد. چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر (۲) سلسه گورکانی و نبیره اکبر شاه را پریشان ساخت، خود را از اولاد رانا و نسل ساسانیان میداند.

زرتشتیان در هند

در زمان ظهور زرتشت، برهمنی دانشمند و عارفی کامل در هند میزیست، که جنگر نکها چه نام داشت. جاماسب وزیر شاه گشتاسب، پادشاه بلخ از مریدان او بشمار بود. چون شنید پادشاه و درباریان، دین اشوزرتشت را پذیرفته اند، برانگیخته شد. نامه ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که ترك پیروی پیغمبر یزدان گوید. شاه گشتاسب او را به بلخ برای مناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون به پایتخت رسید و با پیغمبر روبرو گردید، پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب

۱- ر. ک مقاله نگارنده در مورد شیواجی در مجله مهر تهران دوره ۱۳ شماره پنج

بشنید سر بکرتش فرود آورده دین پیغمبر یزدان را پذیرفت . و بهند مراجعت نمود
و به تبلیغ دین مزدا پرداخت.

همچنین روایت زرتشتیان ، از بیماس ناهی ذکر میکنند که از صاحب‌دلان
هند بوده و در بلخ بحضور پیغمبر رسیده و ایمان آورده بهند مراجعت نموده است
زرتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی، که در سده هفتم هجری میزیست و صاحب زرتشت
نامه میباشد و همچنین صاحب دبستان المذاهب از آنان صحبت میدارند .

خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی ، مهد دین آریائی مزدیسنی و
زرتشتی میباشد . بیقین میتوان گفت که دین به از راه قندهار به پیشاور و پنجاب
و شمال هند و فلات جنوبی کوه هیمالیا نفوذ پیدا کرده و با احتمال قریب ، بواسطه
نفوذ این دو عارف هندی ، بسیاری از مردم آریائی نژاد شمال هند ، بدین زرتشتی
در آمده باشند .

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی ، با گواهی لازمه نشان میدهد ، که گفتار
زرتشت بهرام پژدو ، هر چند که در دوره اخیر سروده شده ، پذیرفتنی است . زیرا
مدارکی در دست داشته ، که اینک راه زوال پیموده است . مندرجات اثرهای دیگر
او با گفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی در دست ، برابر است . (۱)

دکتر اسپونر ، باستان شناس انگلیسی که حفريات پاتلی پوترا ، پایتخت آشوکا ،
پادشاه مقتدر هند ، در پتنا (کنونی) ، بسرپرستی او و هزینه سر رتن تاتا پارسی و ایرانی
اصیل انجام یافته ، در گزارش خود ، از وجود نفوس بیشمار زرتشتیان و مغان ، در
شمال هندسخن میراند ، که از بهار گرفته تا به پنجاب و پیشاور ، هنگام پادشاهی
خاندان موريا ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد ، بوسیله چندرا گوپتا بنیادگر دید
میزیسته اند .

دکتر اسپونر معتقد است ، چندراگوپتا ایرانی وزرتشتی بوده و در شمال هند بتشکیل سلطنتی اقدام نموده است . کابل و شهرهای جنوب هندوکش و پنجاب جزو قلمرو پادشاهی او بوده است . نوه اش آشوکا ، بوسعیت آن افزوده و تا بمرز آسام و بخشی از اورسا میرساند .

دکتر اسپونر باستناد از مهابهارتا و نوشته‌های باستانی سانسکریت ، معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا را در پاتلی پوترا ایرانی میدانند، که مانند کاخ شاهنشاهی داریوش در پرسپولیس ساخته شده ولی کوچکتر از آن است ، بطور کلی مصالح ساختمانی عمارات و ساختمانها ، در پاتلی پوترا از چوب می‌بوده است . اما ساختمان کاخ آشوک از سنگها و ستونهای شفاف ، بتقلید از تخت جمشید بنا گردیده است .

بگفته مهابهارتا کاخ آشوک را دیوهائی بنام آسوره‌مایه ساخته اند . آسوره‌مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره مزده قلمداد نموده‌اند - نوشته‌های باستانی هند ، بجای اینکه کار خود را ، بیاری خداوند قلم دهند ، آنرا کار خداوند مینامند . جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۱) (۶۹۵ میلادی) مینویسد که قصر چندراگوپتا بطرز قصر پادشاه کشور بسیار دور ساخته شده است . بگفته مهابهارتا ، کاخ سلطنتی موریارا پادشاهان بیگانه بنام دانه‌وه ساخته‌اند . دانه وه تغییر شکلی است از واژه دنکهاوه ایرانی . وزرتشتیان ایران خود را از مردم اریاوه دنکهاوه (کشور ایرانی) میدانند .

نکته جالب توجه دیگر واژه موریا ، نام خاندان چندرا گوپتا است . دکتر جیاسوال معتقد است ، موریا از مروه اوستا و مرگوفرس باستانی و مروپارسی است . دکتر اسپونر معتقد است ، واژه مروه ، مشتق از مرغاب است که در مرو دشت پارس واقع است ، و در هند بشکل موریا بنام خاندان چندراگوپتا تبدیل گشته است .

بنظر نگارنده دکتر اسپونر در این مورد در اشتباه است. مرغابی نیز در استان بادغیس افغانستان موجود است. موریایستی از مر و مشتق و چندراگوپتا باشند آن شهرستان، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش در آورده، سلطنتی بنام میهن خویش موریای تشکیل میدهد که بیارسی امروزی، مروزی می گوئیم.

دکتر جیوانجی مدی، در یکی از مقالات ایرانشناسی خویش در مورد اوستا و هند مینویسد «ایرانیها و هندیها، دوشعبه مهم آریائی نژاد هند و ایرانی میباشند که از روزگاران کهن باهم آشنا و از کشور هم باخبر بوده اند. در کتاب منو (۱) و کتاب تتریا شاسترا (۲) از خاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند و آنها را بنام پهرهوه خوانده اند.

پهرهوه، یاپل لاوه یا پهلوه، خاندان باین نام تا زمان درازی در هند سلطنت داشته اند و قلمرو شاهی آنها تا بمیسور، (جنوب هند) امتداد داشته است.

تاریخ کشمیر بنام رادجته رنجینی (۳) از گروهی بنام گندهاره برهمنان نژاد که تر صحبت میدارد، که در روزگار خاندان ملچا (۴) و پادشاهی بنام مپیره کویله، از طرف توجه این پادشاه ظالم بوده. آئین اکبری اسم این پادشاه را میرخول خطب نام نموده است. پادشاه بآن برهمنان نژاد که تر که برهمنان هنود، آنها را پست تر از الفها خود میدانستند اجازه میدهد، اوقاف بی شمار و جواهرات گرانبهای معبد مچرا را بدو (۵) را ضبط نمایند. فرمان پادشاه بمذاق برهمنان هنود، ناگوار بود و او در این زمان ظالم خطاب مینمایند.

منه در راج، هندو ج

۱- ر.ك 43, 44, X, Manu

ان التبعه صلوات الله علیها

۲- ر.ك 89, XXXV, Natty shastra

نیشتهای سیمین نامه مانو

۳- Radjataranjini

۴- Melechha

به نامان التبعه بهجت

۵- Mihireswara

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیر، یکی از پندیت‌های دانشمند سرینگر باو تذکر می‌دهد که منظور از گندهارا برهمن نژاد کهتر در تاریخ مذکور، موبدان و پیشوایان دینی زرتشتیان بوده است. سایر مندرجات همان کتاب، مؤید گفته پندیت نامبرده می‌باشد. بنابراین ایرانیان و هندیان از دوران کهن باهم ارتباط داشته‌اند. بگفته دکتر مدی، مدارک ایرانی دیگر نیز در دست است که فرضیه سکونت زرتشتیان و ایرانیان را در هند، قبل از تشکیل خاندان موری با ثبات می‌رساند. اوزلی در ترجمه جغرافیای ابن حوقل (۳۵۶ هـ) آورده که بخشی از سند و هند بگبران تعلق دارد. ایلیات در تاریخ هند تألیف خویش متذکر است که منظور از گبران زرتشتیان می‌باشد. بگفته مسعودی (۳۴۶ هـ) در زمان او آتشکده‌های بسیاری در هند و سند فروزان بوده است. مسعر بن مهلهل نیز همانند گفته بالا صحبت داشته است.

بنابر مندرجات ظفرنامه تیموری، امیر تیمور در حمله خود بهند، هزاران نفر زرتشتیان را که باتفاق پیروان سایر مذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل می‌رساند، از لابلای مندرجات آن برمی‌آید که نفوس زرتشتیان در هند در زمان او بسیار بوده است. مثلاً در قلعه بطینر، آنچه گبران بودند، یامردم سامانه، کتیل و اسندی، که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه‌ای از یسیدینان ثنویه بودند و بسا مانند آن در سراسر کتاب یافت می‌شود که همه آنها بفرمان تیمور بقتل می‌رسند. هر چند که در حمله تیمور بهند شماره فراوانی از زرتشتیان هلاک گردیدند، ولی باز عده بسیاری از آنان باقی ماندند که بلباس هندیان ملبس بودند از گفتار صاحب دبستان المذاهب برمی‌آید که در زمان اکبر شاه گورگانی، همزمان با شاه عباس کبیر زرتشتیان، در شمال هند می‌زیستند.

صاحب دبستان المذاهب مؤلفه ۱۰۶۰ هـ در فصل پارسیان، از وجود زرتشتیان،

درسراسر بخش شمال هند از پتنا گرفته تاگرا، لاهور، کشمیر، الی کاشغر سخن میراند، و نام چند نفر از آنها را که بعزم بازرگانی در آن شهرها آمد و رفت داشته‌اند و یاصاحبدلانی چند، که در لاهور و کشمیر و شهرهای شمالی هند در گذشته‌اند، یاد مینماید. اگر زرتشتیان در آن بخشها نمیزیستند، صاحبدلان نامبرده تاپایان زندگی خود، در آنجا اقامت نمیکردند.

استاد بهرام گور انکلساریا در مورد سکونت زرتشتیان در شمال هند، مینویسد داریوش شاهنشاه هخامنشی، بسال ۵۱۲ پیش از میلاد، هند را متصرف شد. از آنزمان بسیاری از پارسیان وارد هند گردیده اقامت اختیار کردند. در بعضی از نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیو (۱) برمی‌خوریم که بمعنی پارسی است. پارسیان مذکور، در دو هزار سال پیش در نواحی شمال هند سکونت داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایرانیان بابتند بهروچ در گجرات مشهور است. شاهنامه نیز از بهرام گور ساسانی که بنام مستعار برزو بهند آمده صحبت میدارد، که باباسدیوپادشاه قنوج ملاقات واسپینودختر او را بعقد ازدواج خویش در می‌آورد. شاهنامه نام پادشاه قنوج راشنگل مینامد، بظن قریب بایستی لقب او باشد. اینک نسل اسپینو دختر پادشاه قنوج در هند بنام گروه گدی سینک راجپوت معروفند.

بگفته پیشوای بزرگ پارسیان دستور خورشیدجی دابو، پارسیان تنها از راه دریا بهند مهاجرت نموده‌اند، بلکه مدارکی در دست است، که در روزگار کهن از راه هرات، کابل، سیستان و چمن بقصد بازرگانی بهند رفته بزنگانی پرداختند. مهاجرت از راه خشکی بهند، روزگاردرازی پیش از مهاجرت عربستان بایران، صورت گرفته است. در اوپندی و تکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجود

است. در مدرس و تراونکور استانهای جنوبی هند نیز در مهرهائی از پارسیان موجود بوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است. در زمان چندراگوپتا عده بسیاری از پارسیان در هند زندگی میکردند.

بگفته ایدلجی فرامجی « زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری از آنان، از راه خشکی بهند مهاجرت کرده و تاسده پانزده میلادی، در شمال هند زندگی میکردند. فرمانروای پنجاب، در زمان هخامنشیان پارسی بود. زرتشتیان از ۲۵۰۰ سال پیش در بخش شمالی هند اقامت داشته‌اند.

مسافرت زرتشتیان بهند در سده اخیر

پس از انقراض ساسانیان و دولت پارسیان، دسته کوچکی از زرتشتیان بظن قریب بسال ۱۳۰ خ از بخش کهستان شمال ایران و خراسان، بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۶۴ خ در سنجان شهر جنوب گجرات، رحل اقامت افکندند. پنجسال بعد نخستین آتشکده را در آنجا تقدیس و بیاد شاهنشاه ایران به ایرانشاه نامور ساختند. سپس بعد از دوست سال بتدریج بشهرهای بیکانیر، بهروج، واریاو، انکلیسر، نوساری، کمبایت، و سورت بسوی مرکز گجرات پیش رفته بزندگی مشغول شدند. اما از این استان خارج نگردیدند. بنابراین زرتشتیان شمال هند، که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شده‌اند، غیر از دسته مذکور میباشند.

در مورد سال مسافرت دسته کوچک بهند اختلاف آراء موجود است. بعضی سی سال زودتر و بعضی یکصدسال دیرتر میدانند. دکتر مدی سال ۱۳۰ خورشیدی را پس از پژوهش دقیق پذیرفته است و نگارنده نیز آنرا درست‌تر می‌شمارد. سالها پس از این دسته کوچک که از عارفان، و اختر شناسان تشکیل یافته و پیش بینی کرده بودند، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد، دسته‌های کوچک

دیگر دستجمعی یا تک تک بهند روی می‌آورند .

مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس از انقراض ساسانیان ، فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گفتیم ، زرتشتیان از روزگار باستان ، در شمال هند زندگی میکردند . مسافرت زرتشتیان پس از ساسانیان بهند ، بسوی گجرات بوده و نه به شمال آن . دکتر وست در مورد پارسیان و زرتشتیان در نامه خود بمنوچهر جی پهلانجی کوثر مینویسد « برای اخبار در دست ، نفوس زرتشتیان در ایران تا سده ۱۳ میلادی زیاد بود و همه در آرامش زندگی میکردند . در حالیکه پارسیان و همدینان آنها در هند و در شهرهای غربت در تک و پو و در برقراری خویش میکوشیده‌اند» (۱) بنابراین نظریه ، فرضیه‌ای که مهاجرت پارسیان بهند در اوایل بواسطه تعقیبات مذهبی بوده درست بنظر نمیرسد .

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج صورت گرفته و اغلب برای کسب و بازرگانی بوده است . مثلاً موبد رستم مهربان بعد از سالهای ۱۲۶۹ میلادی از ایران رهسپار هندوستان میگردد ، و در سال ۱۲۷۸ م کتاب و پسپردا در شهر انگلیس استنساخ مینماید .

موبد مهربان کیخسرو در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی از ایران بهند آمده و بکار کتابت کتب دینی و مراسم مذهبی میپردازد . باید دانست که تا سده ۱۵ میلادی زرتشتیان نواحی خراسان از تباط و مراد داشته‌اند . زرتشتیان یزد و کرمان ، از وجود پارسیان در هند بیخبر بوده‌اند .

از اینککه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی و عنوان مهاجرت را نداشته ، باید گفت که نیاکان هلا فیروز دانشمند معروف پارسی حدود سال ۸۱۰ خورشیدی از سهرورد خراسان بهند مسافرت و در آنجا رحل اقامت می‌افکنند . چنین بنظر میرسد که

در سده ۱۶ میلادی پیشامدی روی میدهد که زرتشتیان خراسان ، بسوی یزد و کرمان کوچ مینمایند . لذا پارسیان هند ، برای رفع اختلافات و حل مسائل دینی بین خود ، در سال ۸۵۶ خورشیدی چاپار مخصوصی را بانامه به یزد گسیل میدارند . پس از برقراری مکاتبات بین زرتشتیان یزد و کرمان از یکطرف و پارسیان سورت و نوساری از طرف دیگر ، مسافرت افراد زرتشتی از یزد و کرمان بقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد . بطور مثال نامه مورخ ۹ شوال ۹۶۰ هجری نشان میدهد ، که آن سال چهار نفر از پارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه و حامل نامه پیارسیان آن کشور بوده اند . ۲۹ سال جلوتر نیز دو نفر دیگر بکشور هند مسافرت مینمایند . باز بسال ۸۸۸ خورشیدی ایزدیار نام زرتشتی دیگر بکمبایت مرکز سنگهای قیمتی عزیمت مینماید و هنگام مراجعت حامل نامه پارسیان هند بایران میباشد .

هنگامیکه میر جمال الدین انجو ، باشاره اکبر شاه گورکانی بتدوین فرهنگ پارسی سره میپردازد ، اکبر شاه دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را ، بهند دعوت مینماید ، تا بکمک میر جمال الدین انجو ، به نگارش لغات مصطلح بین زرتشتیان مشغول گردد . دستور اردشیر بسال ۱۰۰۱ ه.ق. بهند و آگر پایتخت سلطان مسافرت و پس از انجام ماموریت بسال ۱۰۰۵ ه.ق. بایران بر میگردد و بمرکز پارسیان نمیرود . فرهنگی راکه میر جمال الدین تدوین نموده ، بفرهنگ جهانگیری معروف است . (۱)

یکی دیگر از بزرگان زرتشتی ایران ، که بدعوت اکبر شاه گورکانی بهند مسافرت نمود ، دستور آذر کیوان پور آذر زرتشت و اهل اصفهان میباشد . آذر کیوان سرگروه روشنروانان ، دلپتان و سرورز یا قطب زمان خود بوده است . در

شیراز به ارشاد طالبان می‌پرداخت . (۱)

عرفانی راکه دستور آذرکیوان ارشاد میکرد، عرفان قدیم ایران بود و آن عرفانی است که شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق، در حکمت الاشراق خویش، شمه‌ای از آن سخن رانده است و معتقد بود که خمیره حکمت و میراث معرفت، از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل انتقال مییابد، واصل مشرقی را آن میدانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تأسیس یافته است.

صدر المتألهین شیرازی، نام سهروردی را پس از پنجم قرن با عناوینی مانند محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت بتجلیل یاد کرده و حکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میدانند.

بایه عرفان دستور آذرکیوان بر آتش مقدس که دوده نامند و نور و چراغ و دعای نور قرار دارد. نگهبان دوده را دیده‌دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان، در ایران معمول بوده و برای حفظ استقلال ایران و سلامتی شاهنشاه، همیشه دیده‌دار، در چهارگوشه ایران، بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است.

دوده مذکور، از دیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری از آن آگاه و آنرا زیارت مینمایند. آثار و سنت عرفان ایران قدیم، که دستور آذرکیوان از آن پیروی مینمود، اینک نیز در ایران کنونی رواج دارد و در چهارگوشه ایران دوران نظر اغیار فرزندان است. مسئولان عرفان قدیم و سروشاووزان، بانام مستعار، بحفظ واستتار رموز آن از بیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمر بند و چهارگل که در کمر بند در تمثال زرتشت دیده میشود، لباس بلند بنام تنوره و سایر چیزها، اینک نیز در ایران موجود و در حفظ آن اهتمام بعمل میآید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بيمورد نیست، آبخور قیام‌ملی آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپیدجامگان، سیاه جامگان، ابو مسلم‌ها، بابک خرم‌دین‌ها، دیلمی‌ها، یعقوب صفارها، حمزه آذرکها و مانند آنها، ارشاد مسئولان و سر و شاورزان عرفان قدیم ایران بوده که بانام مستعار و گمنامی در راه یزدان و ایران، از فعالیت غافل نبوده‌اند.

دستور آذرکیوان در پتنا به تزدیکی کاخ آشوک رحل اقامت می افکند تا آنکه خرقة تهی میکند. مریدان بسیار داشت، گروه فراوانی از زرتشتی، مسلمان، هندو، کلیمی و نصرانی از زمره مریدان یا خلفایش بودند. شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، از مجتهدین گروه امامیه و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی از مشایخ عالیمقام اسلام، همواره در مجلس دستور آذرکیوان حاضر و از معاشرت با او بغایت خوش و خرم بودند.

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند، هنگام حملات دژخیمانه تیمور لنگ دوشادوش هندوان و مسلمانان کشور، به دفاع ایستاده ناپودگر دیدند. دسته کوچک پارسیان، که برای حفظ دین، بهند رهسپار شده، باشندۀ سنجان گردیدند، شماره آنها بتدریج، بواسطه مسافرت افراد روی بافرونی گذاشت. بسال ۸۶۹ خورشیدی، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگ‌ره پادشاه گجرات، بسرداری الف خان، بر ارتش فرمانروای سنجان حمله نمود، زرتشتیان دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند. یک‌هزار و چهارصد نفر جوان پارسی بسرکردگی اردشیر، برابر ارتش مسلمانان ایستادگی نمودند، جنگ مغلوبه شد، هندوان فرار نمودند. اردشیر با دوستان نفر از جانبازان خود، در میدان بیکار حمله میکرد، تا دیگران بنا آتش مقدس و زن و فرزندان، خود را بمأمنی برسانند. کلیه دوستان نفر سر بازان پارسی، در میدان رزم سر باختند. سنجان غارت شد و باروبنه پارسیان و خانه و زندگی آنان

و کتب دینی و هر چه داشتند نابود گردید. اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت و غار آن در هشت میلی سنجان سلامت ماندند.

حمله بر سنجان، بگفته صاحب پارسی پراکش، «شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت. آنان کتب دینی خود را از دست دادند. اوستا و پهلوی را بتدریج از یاد بردند. موبدان مناطق مختلف، در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند. چون از حل آن عاجز ماندند، به برادران دینی خود، مقیم ایران متوسل گردیدند. چاپار مخصوصی را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند. موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند.»

زرتشتیان در آبانماه ۸۵۷ خ به نخستین نامه و پرسشهای پارسیان سورت و نوساری، جواب میدهند و در آن نامه از اوضاع پریشان خود در ایران و ظلم و ستم وارده بر خویش آنها را مطلع میسازند و در ضمن تذکر میدهند که به پهلوی نامه نینویسند، زیرا که نریمان هوشنگ، چاپار نامه پارسیان میگوید که پارسیان هند پهلوی نمیدانند.

طی سالیان دراز از سال ۸۵۷ خ تا سال ۱۱۵۲ خ ۲۶ نامه در پاسخ پرسشهای دینی از جانب زرتشتیان ایران به پارسیان هند ارسال میگردد و در طی این زمان، بسیاری از کتابهای دینی اوستا، پهلوی و پارسی را برای آنها میفرستند که امروز در کتابخانههای آن حدود ضبط است.

بسیاری از زرتشتیان ایران یعنی زرتشتیان یزد و کرمان که در آن زمان اغلب در آنجا بسر میبردند، بمسافرت و مهاجرت بسوی هند تن در دادند.

یکی از اشخاص برجسته زرتشتی که جامعه اوستا، پهلوی و ایرانشناسی باید مرهون مساعی او باشند، موبد جاماسب حکیم کرمانی معروف بولایتی است که بگفته صاحب پارسی پراکش در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی وارد بندر سورت

میگردد. کوششهای او در رفع اختلافات جماعت پارسی بواسطه تعصبات نادانان بجدال میانجامد. اواز تجربیات گذشته میدانست علت اصلی اختلافات، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات و آداب مذهبی است. بنابراین بمنظور اصلاح حال، سه نفر موبد باهوش را از شهرهای مختلف پارسی نشین گجرات، برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت مینماید. و آنها عبارتند از: دستور داراب پور هیربدکوماثا ساکن سورت، دستور جاماسب جاماسب آسا از نوساری و دستور فریدون پور دستور کامدین از بهروچ و آنان اوستا و تفسیر پهلوی را از استاد خویش موبد جاماسب ولایتی میآموزند.

انکتیل دوپرون فرانسوی نخستین مترجم اوستا و پهلوی بزبان فرانسوی که ایرانشناسی ناشی از اوست، شاگرد دستور داراب بود و این نیز بنوبه از موبد جاماسب حکم ولایتی تلمذ کرده بود. اگر دستور جاماسب رنج مسافرت بهند و تعلیم موبدان آنجا را بر خود هموار نکرده بود، ایرانشناسی و ترجمه و تفسیر اوستا در اروپا و ایران امکان نداشت. امروز رشته پیشرفته ایرانشناسی را باید از اثر مساعی او دانست. امیدوار است که دولت و ملت ایران، در یاد بود این موبد روشنروان نیز با تفاق ۳۰ نفر از نوابغ ایران همت بنمایند. کلیه کتب دینی اوستائی پارسی، پهلوی و یازند موجود، بین زرتشتیان ایران از مسافرت موبد جاماسب حکیم بهند، بتوسط چاپارها پیاریان نوساری و سورت و بهروچ فرستاده شده بود، مگر کتاب دینکرد پهلوی که نسخه منحصر بفرد آنرا بهدین مابلهرام منجم پور مابلهرام کلانتر وقت زرتشتیان مقیم روستای خرمشاه یزد، بسال ۱۱۶۲ خ با خود به هندوستان میبرد. همین کتابهاست که بعدها مورد استفاده ایرانشناسان قرار گرفت. تذکار این نکته باختصار خالی از اهمیت نیست، زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان، بتدریج بهند مسافرت و در گجرات سکونت اختیار کردند، در زمان

اکبر شاه گورکانی، پادشاه دادگر، آزاد منش و صاحب حوصله فراخ و جانشینانش توانستند اصالت نژادی خویش را بمنصه شهود برسانند.

دستور مهرجی رانا بنا بدعوت شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه، در کنفرانسهای دینی که عبادتخانه نام داشت شرکت نمود. حقایق دین ایران باستان را با کبر شاه ثابت کرد. بفرمان شاهنشاه تقویم و جشنهای ایران باستان، در کشور هند رایج شد و تقویم قمری اسلامی در ادارات منسوخ گردید. هنگام تأسیس شرکتهای بازرگانی هلندی، فرانسوی و انگلیسی در بندر سورت، پارسیان با تحصیل زبان خارجی، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها و حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان در کلیه صنایع هند پیشآهنگ میباشند. چه صنایع سنگین چه سبک، چه نساجی چه شیمیائی و غیره. جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش، با وجود مخالفت بازرگانان انگلستان صنعت ذوب آهن را در هند دایر ساخت. هنگام جنگ جهانی اول و دوم، کارخانه فولادسازی تاتا مورد استفاده متفقین قرار گرفت. دادا باهای نوروزجی - بهاونه گری سکت والا، تنها پارسیان ایرانی الاصل از اتباع هند میباشند که عضویت مجلس عوام انگلستان انتخاب گردیدند.

هنگامیکه اورنگ زیب، برخلاف رویه نیاکان خویش، مالیات جزیه را دوباره برقرار کرد. رستم جی مانگ یکی از بزرگان پارسی، جزیه بینوایان هند را از کیسه فتوت خویش میپرداخت. لوجی وادیا پارسی معروفی است که کشتیهای ساخت کارخانه کشتی سازی او در سورت و سپس در بمبئی شهرت جهانی پیدا کرد. وانگلیسها کشتیهای تجاری و جنگی را باو سفارش میدادند که بادوامتر و محکمتر از کشتیهای ساخت خود آنان بود. خیرات و مبرات پارسیان، بدون تبعیض دین و نژاد و کشور، برای کمک همگانی است. نخستین بیمارستان هند، که سپس بدانسکده پزشکی تبدیل گردید، از خیریه سرجمشیدجی جی جی باهای

در بمبئی بنا گردید. صنعت آتم را در هند یکنفریاری بنام دکتر بها بها بوجود آورد. اینک نیز پارسیان در هند محترم هستند. نخست وزیر کنونی هند، بانو گاندی یکماه پیش از نوروز امسال در پیام خویش از دهلی نو بتاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۷۲ با اجتماع پارسیان، هنگام جشن یکهزار و دوست و پنجاهمین سالگرد آتشکده ایران‌شاه نخستین آتشکده که هنگام ورود بسنجان تقدیس گردید مینویسد «شماره بسیار اندک و ناچیز پارسیان اصالت نژادی خویش را حفظ و در پیشرفت و بهسازی کشور هند سهم بسیار مهمی دارند. این جماعت کوچک مشهورترین پیش‌آهنگان را در فرهنگ، صنعت و سیاست بهند داده و مورد تقدیر و تحلیل ملت هند قرار گرفته اند.

بنابر آنچه گفته شد، پارسیان هند، بواسطه پیش‌آمد های ناگوار، مسائل دینی خود را فراموش کردند و کتب دینی خود را فراموش کردند و کتب دینی را از دست دادند. سپس زرتشتیان ایران، مسائل دینی و اوستا و پهلوی را بآنها یاد دادند و کتب دینی موجود بین خود را، برای آنها فرستادند. بعدها بواسطه فشار و ستم نامحدودی که از ششصد سال پیش مخصوصاً از دوره صفویه و بویژه در زمان قاجاریه بر آنها وارد شد، کلیه کتب دینی و قسمت مهمی از نفوس خود را از دست دادند، از علم و ادب و خواندن و نوشتن بی بهره گردیدند. (۱) حتی حق بمکتبهای آن دوره رفتن را هم نداشتند. اگر نخستین دسته کوچک زرتشتیان، پس از انقراض ساسانیان بهند مهاجرت نموده بود، کتب اوستا و پهلوی امروز در دست ما نمیبود و شاید شماره اندک زرتشتیان نیز باقی نمیمانند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک پارسیان ماجراجو که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست. یکی دیگر از روشنروایان زرتشتی ایرانی که در این دوره اخیر بمرحله

عالی عرفان ایرانی رسید و چراغ عرفان ایران باستان را پس از دستور آذرکیوان اصفهانی، در هندوستان فروغمند ساخت، او تارمهر بابا میباشد. نام او مهر بان پور شهریار ایرانی است. پدرش از روستای خرمشاه شهرستان یزد میباشد، که به بمبئی مهاجرت نمود. مهر بابا در پونه بسال ۱۲۷۳ خ متولد شد. پس از ۱۹ سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید. در هندوستان و با دعوت‌های پی در پی بمسافرت بااروپا و امریکا، آتش عرفان ایران باستان را، برابر ذوق مردم زمان شعله ور ساخت. امروزه گروه بیشماری از دانشمندان و حتی استادان علوم طبیعی از اروپا و امریکا بدوستداری او سرافرازند. شماره دوستداران او در هند بشمار نمیآید. در ایران دوستدارانی دارد.

این را نیز نگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که اخیراً درسویس هیزیت، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان از دوستداران او بود. مهر بابا پرچمدار عرفان ایران باستان است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی